

## مقام عرفانی حضرت فاطمه (علیها السلام)

### از دیدگاه امام محمد غزالی و برخی عرفای دیگر

دکتر ظاهره خوشحال دستجردی<sup>۱</sup>

دانشیار دانشگاه اصفهان

#### چکیده

از دیدگاه عرفان، وجود مقدس حضرت فاطمه (علیها السلام) مظهر ذات و تمامی صفات خداوند است. به همین دلیل، آن حضرت از حد وجود و هستی محدود يك انسان فراتر رفته، به هستی نامحدود و مطلق حق پیوسته است. بنابراین، شناخت ابعاد باطنی و مقامات عرفانی آن حضرت بسیار مشکل و فراتر از درک و فهم محدود انسان های معمولی است. برخی از عرفا ضمن بحث درباره سیر الی الله و بیان رمز و رازهای آن، روایت هایی را درباره بعضی از مقامات عرفانی حضرت فاطمه (علیها السلام) بیان کرده اند. یکی از مقامات عرفانی آن حضرت مقام «فقر و زهد» است. امام محمد غزالی، فیلسوف و عارف بزرگ جهان اسلام، در کتاب احیاء علوم الدین در باب «فقر و زهد» روایتی درباره حضرت فاطمه (علیها السلام) نقل کرده که نشان دهنده عظمت آن حضرت در مقام فقر، یعنی جهاد با نفس و غرق شدن در دریای نامحدود و مطلق هستی حق است. نگارنده ضمن بیان این روایت، مقام «فقر و زهد» را از دیدگاه بعضی از عرفا مورد شرح و تحلیل قرار می دهد.

**کلیدواژه ها:** حضرت فاطمه (علیها السلام)، فقر، زهد، فناء فی الله، تجلی ذات و صفات، سیر الی الله، عروج، جبرئیل، عالم ملکوت.

#### مقدمه

سخن گفتن در مورد مراتب و درجات عرفانی شخصیت هایی که به علت فنای در حق از حد وجود امکانی و محدود خود رسته اند و به مطلق و نامحدود پیوسته اند (به ویژه معصومان (علیهم السلام)) بسیار سخت و مشکل است؛ زیرا آنان همانند حق دارای وجود نامتناهی اند و هیچ کس جز حق نیز بر آنان واقف نیست. اما صاحبان تزکیه و تصفیه نفس و مکاشفه و مشاهده عوالم غیبی و الهی با حسی ماوراء مادی و یا مُدرکی غیبی می توانند ابعاد محدودی از آن شخصیت ها را دریابند. یکی از این انسان ها یا بهتر بگوییم انسان - خداها (انسان هایی که مظهر تام ذات و صفات خداوند هستند) حضرت فاطمه (علیها السلام) است که درک جنبه های معنوی آن حضرت فراتر از درک انسان های معمولی و عادی است.

بعضی از عرفای بزرگ، از جمله امام محمد غزالی در *احیاء علوم الدین*، عطار نیشابوری در *الهی نامه*، شهاب الدین عمر سهروردی در *عوارف المعارف*، ابونعیم اصفهانی در *حلیة الاولیاء* و سعدی در *رسائل عرفانی* خود ضمن بحث درباره مقام زهد و فقر و نقش آن در قرب الی الله، روایت یا روایت هایی

۱ تاریخ وصول ۸۴/۷/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی ۸۶/۵/۳۱.

در مورد زهد و فقر حضرت فاطمه(علیها السلام) بیان کرده اند. نگارنده در این مقاله بر آن است به طور خلاصه بعضی از آنها را تحلیل نماید؛ شاید بتوان قطره ای ناچیز از این اقیانوس بی نهایت را چشید. آب دریا را اگر نتوان کشید \*\*\* هم به قدر تشنگی باید چشید

امام محمد غزالی، عارف و فیلسوف عالی قدر جهان اسلام، در *احیاء علوم الدین* روایتی درباره مقام فقر و زهد حضرت فاطمه(علیها السلام) بیان کرده است که نه تنها گویای مرتبه بلند آن حضرت در ریاضت و سیر الی الله است، بلکه تعیین کننده جایگاه آن حضرت در میان زنان عالم می باشد. به دلیل اهمیت این روایت، ابتدا آن را نقل می کنیم و سپس مقام زهد و فقر را از دیدگاه بعضی از عرفا مورد بحث قرار می دهیم.

#### متن روایت

غزالی در باب فقر و زهد، روایت ذیل را از قول *عمران بن حصین* درباره حضرت فاطمه(علیها السلام) نقل می کند:

عمران بن حصین گفت: من نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جاه و منزلتی داشتم. پیامبر(صلی الله علیه وآله) به من فرمود: ای عمران! تو در نزد ما دارای جاه و منزلتی. آیا می خواهی به عبادت فاطمه دختر رسول خدا(علیها السلام) بیایی؟ گفتم: بله ای رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد! پس من به همراهی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به در خانه فاطمه رفتیم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در را کوبید و فرمود: سلام بر شما، آیا وارد شوم؟ فاطمه عرض کرد: وارد شوید ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله). پیامبر فرمود: آیا من و کسی که همراه من است وارد شویم؟ فاطمه عرض کرد: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چه کسی همراه شماست؟ پیامبر فرمود: عمران. فاطمه عرض کرد: سوگند به کسی که تو را به حق به پیامبری برگزید من برای پوشش جز عبایی ندارم. پیامبر فرمود: چنین و چنان کن و با دست اشاره کرد (یعنی خود را بپوشان). فاطمه عرض کرد: پیکرم را چنین پنهان می کنم، اما سرم را چگونه بپوشانم؟ پس پیامبر عبای کهنه ای که بر دوش داشت نزد او افکند و فرمود: این را به سرت ببند. سپس فاطمه(علیها السلام) به او اجازه داد. پیامبر بر او وارد شد و فرمود: سلام بر تو ای دخترم! امروز چطوری؟ فاطمه عرض کرد: به خدا قسم دردمند هستم و چون قادر نیستم غذایی برای خوردن تهیه کنم درد من فزونی یافته است، گرسنگی برای من زیان آور است و درد مرا افزایش می دهد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گریست و فرمود: ای دخترم ناشکیبایی و جزع مکن، سوگند به خدا سه روز است لب به غذایی نزده ام در حالی که اکرام و بزرگداشت من نزد خدا از تو بیشتر است و اگر از خداوند درخواست غذا می کردم به من غذا می داد، اما من آخرت را بر دنیا برگزیدم.

سپس با دست بر شانه او زد و فرمود: تو را بشارت باد که سرور زنان اهل بهشتی. فاطمه عرض کرد: پس آسیه (همسر فرعون) و مریم (دختر عمران) چه؟ پیامبر فرمود: مریم سرور زنان عصر خودش بود و آسیه نیز سرور زنان عصر خودش و تو سرور زنان عصر خودت هستی...»<sup>۲</sup>.

### فقر و زهد از دیدگاه عرفان و تصوف

شهاب الدین عمر سهروردی در *عوارف المعارف* از قول *ابن الجلا فقر* را این گونه تعریف می کند: «الفقر آن لایکون لك فاذا كان لك لایكون لك حتی تُؤثر» (سهروردی، ۱۹۶۶، ص ۴۹۴); فقر عبارت از این است که مالی برای تو نباشد و اگر مالی برایت بود آن را متعلق به خودت ندانی تا اینکه آن را در راه خداوند ایثار کنی.

در کتاب *اوراد الاحباب فقر* چنین تعریف شده است: «فقر آن است که در دست تو هیچ چیز نباشد و تو را هیچ ملك نبود و دل تو از هر چه در دست تو نیست فارغ و خالی باشد.» (باخرزی، ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۵۱)

غزالی نیز در *احیاء علوم الدین* در باب زهد و فقر بحث طولانی و مفصلی دارد. وی در پایان بحث خود درباره زهد می گوید: «حاصل و نتیجه بحث من این است که زهد یعنی انصراف و اعراض از همه بهره ها و لذائذ نفسانی.» (غزالی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۳۳۰)

شهاب الدین عمر سهروردی هم از قول *سرمی سقطی* تعریف دقیق تری از زهد نقل کرده است: «زهد عبارت است از اینکه نفس انسان بهره های دنیوی را ترك کند و این بهره های دنیوی عبارت است از بهره های مالی، منصبی (جاه طلبی)، علاقه به حصول مرتبه و منزلت نزد مردم، و علاقه به حمد و ثنا در حق او.» (سهروردی، ۱۹۶۶، ص ۴۹۰)

بنابراین، در بینش عرفا فقر و زهد عبارت است از: ایثار مال و ملك و دارایی در راه خدا و ایستادگی و مقاومت در برابر هر نوع گرایش نفس به دنیا و لذات و خوشی های مادی و این جهانی.

عرفا معتقدند: عدم بهره مندی از نعمت های این جهانی و نچشیدن طعم لذت ها و خوشی های مادی موجب می شود که ارتباط روح با عالم طبیعت گسیخته شود و در نتیجه، روح بتواند از اسارت تن رها شود و راه عروج به عالم الهی را در پیش بگیرد. بدین روی، در تصوف و عرفان به فقر و صبر بر

---

۲ این روایت را نه تنها محمد غزالی که دارای مذهب سنی شافعی است، بلکه اکثر عرفای اهل تسنن از جمله ابونعیم اصفهانی آن را در *حلیة الاولیاء* نقل کرده است؛ با این تفاوت که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «یا بُنَّیَّةُ اَما تُرَضِّیْنَ اَنَّكَ سَيِّدَةُ نِساءِ الْعَالَمِیْنَ»؛ دختر عزیزم! تو را بشارت باد که سرور زنان اهل عالم هستی. (ابونعیم اصفهانی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۲)

آن بسیار اهمیت می دهند و آن را یکی از مقام های<sup>۳</sup> مهم عرفانی می دانند و در آثار خود به طور مفصل درباره آن سخن گفته اند.

*ابوالفتوح رازی* در تفسیر خود صبر در فقر را جهاد با نفس و جهاد با شیطان دانسته و می گوید: «اما صبر بر فقر هم از جمله جهاد است؛ جهاد با نفس و جهاد با شیطان، اما نفس مطالبه می کند او را به شهوات و اما شیطان امر کند او را به غویات. چون دست بر هر دو فشانند جهاد کرده باشد و در *حکایات الصالحین* هست که فتح موصلی شبی در خانه درآمد نه نان بود و نه آب و نه چراغ. نماز بکرد و سر بر زمین

نهاد در سجده و شکر کرد و گریستن گرفت و می گفت: بار خدایا! مرا به بی طعامی ابتلا کردی و در تاریکی بی چراغ بنشانیدی. بار خدایا! این درجه به کدام عمل یافتم و من خویشتن را این پایه نمی دانم که تو با من این کنی که این پایه اولیاست و من این پایه ندارم...» (رازی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۸)

*عطار* در *تذکرة الاولیاء* از قول *بشر حافی* در اهمیت مقام فقر می گوید: «(بشر حافی) گفت: فاضل ترین چیزی که بنده ای را داده اند معرفت است و الصبر فی الفقر.» (عطار نیشابوری، ۲۵۳۶، ص ۱۳۴)

بسیاری از عرفای بزرگ اذعان داشته اند که از طریق فقر توانسته اند مراتب کمال را طی کنند و به حق واصل شوند.

*بایزید بسطامی*، یکی از عرفای بزرگ، که حکایت معراج او در کتاب های صوفیه از جمله *تذکرة الاولیاء* و *کشف المحجوب* به طور مفصل نقل شده و مقامات عرفانی و کرامات او معروف است (همان، ص ۲۰۲ / هجویری، ۱۳۷۱، ص ۳۰۶) می گوید: «الهی مرا فقر و فاقه به تو رسانید و لطف تو آن را زایل نگردانید.» (عطار نیشابوری، ۲۵۳۶، ص ۲۰۷)

به اعتقاد بسیاری از بزرگان صوفیه، فقر و صبر بر آن از برترین مقامات عرفانی است. *هجویری* در *کشف المحجوب* از قول *بشر حافی* می گوید: «افضل المقامات اعتقاد الصبر علی الفقر الی القبر...» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۲۹)

فقر و صبر بر آن، در بینش عرفانی *عطار* از جایگاهی بسیار والا و بلند برخوردار است. وی در تمامی آثار خود، درباره فقر و نقش آن در متجلی کردن صفات و قدرت های الهی در روح و پیوند دادن انسان با مبدأ جهان هستی سخن گفته و قسمت های اعظمی از منظومه های *الهی نامه*، *اسرار نامه*، و

---

۳ در اصطلاح عرفا، مقام، مرتبه و منزلتی است در سیر و سلوک که سالک طریق الی الله بر اثر مجاهدت و تلاش و کوشش بدان می رسد؛ مثل: توبه، زهد، توکل، رضا. وقتی حق هر مقامی ادا شود، یعنی سالک در آن مقام به حد کمال برسد، خود به خود به مقامی عالی تر ترقی می کند و قرب او به حق بیشتر می شود؛ مثلاً حاصل زهد کامل رسیدن به توکل است و حاصل توکل رسیدن به رضا.

**مصیبت نامه** را به نكوهش دنیا و ستودن فقر اختصاص داده است. وی نظریات عرفانی خود را درباره فقر و صبر بر آن در قالب حکایات، داستان ها و روایات و تمثیل های فراوانی تجسم بخشیده است. **عطار** معتقد است: فقر در سیر الی الله و واصل شدن به معبود رکنی مهم و اساسی به شمار می آید:

فقر دارد اصل محکم هر چه دیگر هیچ نیست \*\*\* گر قدم در فقر چون مردان کنی محکم رواست

(عطار، ۱۳۶۲، ص ۲۴)

پایه و اساس تصوف **عطار** بر فقر و صبر بر آن قرار دارد. وی در تمامی آثار خود نسبت به نقش فقر در قرب الی الله بسیار تأکید می‌ورزد؛ از جمله در **اسرارنامه** می گوید: کسی داند شدن در قرب آن اوج \*\*\* که فقر او چو دریا می زند موج

(عطار، ۱۳۳۸، بیت ۱۸۹۴)

همچنین در **مصیبت نامه** گوید:

فقر اگر چه محض بی سرمایگی است \*\*\* با خدای خویشتن همسایگی است

(عطار، ۱۳۳۸، ص ۳۱۲)

«قرب» یعنی تجلی ذات و صفات خداوند در وجود عارف که بر اثر فنای هستی نفسانی عارف در هستی مطلق حق به وجود می آید. هر چه فنا بیشتر باشد تجلی ذات و صفات الهی و یا قرب الی الله بیشتر است. بنابراین، در بینش **عطار** «فقر» یعنی جهاد و جنگ با نفس و گذشتن از هستی برای رسیدن به حق تعالی. این مقام، همان مقام «فناء فی الله» است. به همین دلیل، **عطار** در **منطق الطیر** هفتمین و آخرین مقام سیر الی الله را فقر و فنا می نامد: هفتمین وادی فقر است و فنا \*\*\* بعد از این روی روش نبود تو را در کشش افتی، روش گم گرددت \*\*\* گر بود يك قطره قلزم گرددت

(عطار، ۱۳۶۵، ابیات ۳۲۳۲-۳۲۳۳)

و در **مصیبت نامه** گوید:

ليك اگر فقر و فنا می بایدت \*\*\* نیست در هست خدا می بایدت

سایه ای شو گم شده در آفتاب \*\*\* هیچ شو والله اعلم بالصواب

(عطار، ۱۳۳۸، ص ۳۱۰)

در **مختارنامه** هم گوید:

گر در فقری ز خود فنا گرد و بدانك \*\*\* در فقر ز ما و من سخن نتوان گفت

(عطار، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸)

و در دیوان گوید:

چون فقر سرای عاشقان است \*\*\* عاشق شو و از وجود مندیش  
در عشق وجودت ار عدم شد \*\*\* دولت نبود تو را ازین بیش

(عطار، ۱۳۶۲، ص ۳۶۴)

در بینش عطار، فقیر کسی است که سایه وجودش در پرتو خورشید وجود حق محو شده و هستی او به هستی الهی مبدل شده. بدین روی، از همه چیز و همه کس برای همیشه بی نیاز و مستغنی است؛ چون صفات الهی، از جمله بی نیازی حق، در وجودش تجلی کرده و به بقای بعد از فنا دست یافته است:

فقر چه بود سایه جاوید آمده \*\*\* در میان قرص خورشید آمده  
پس به قرصی گشته قانع تا ابد \*\*\* قرص و قانع محو، احد مانده احد  
جز احد آنجا اگر چیزی بود \*\*\* هم احد باشد چو تمیزی بود  
زانکه اینجا این همه هم اوست بس \*\*\* بد مبین کاین جمله بس نیکوست بس

(عطار، ۱۳۳۸، ص ۳۶۲)

در بینش عین القضاة همدانی نیز فقر به معنای همان مقام فناء فی الله است. وی در تمهیدات گوید: «وَجَهَّتْ وَجْهِي» خود را بر تو جلوه دهد، خودی تو را در خودی خود زند تا همه او شوی، پس آنجا فقر روی نماید، چون فقر تمام شود که «اذا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ»؛ یعنی همگی تو او باشد...» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱، ص ۲۱۵)

مولانا اندیشه های عرفانی خود را درباره فقر و صبر بر آن، از زبان آن مرد اعرابی، که در حقیقت سمبل عارف کامل پیوسته به حق است، بیان می کند. وی از زبان مرد اعرابی که همسرش او را به سبب فقر و تهیدستی مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد با توجه به حدیث معروف «الفقر فخری» می گوید: فقر يك مقام و مرتبه بلند معنوی و عرفانی است و «مرد حق» کسی است که خود را از لباس گرایش های دنیوی و مادی برهنه و عریان کرده باشد:

گفت ای زن! تو زنی یا بوالحزن \*\*\* فقر فخر است و مرا بر سر مزین  
مال و زر سر را بود همچون کلاه \*\*\* کل بود او کز کله سازد پناه  
آنک زلف جعد و رعنا باشدش \*\*\* چون کلاهش رفت خوش تر آیدش  
مرد حق باشد به مانند بصر \*\*\* پس برهنه به که پوشیده نظر

(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر اول، ابیات ۲۳۴۲-۲۳۴۵)

وی سپس می گوید: اگرچه مردان حق به ظاهر فقیرند و ملك و دارایی ندارند، اما خداوند شعله عشق و محبت خود را در قلوب آنها برافروخته و سراپای وجودشان را در این آتش می سوزاند و هزاران ناز و نعمت پنهان و عزت و بزرگی بر سر آنان فرو می ریزد:

کار درویشی و رای فهم توست \*\*\* سوی درویشی بمنگر سست سست  
زانکه درویشان و رای ملك و مال \*\*\* روزی دارند ژرف از ذوالجلال  
حق تعالی عادل است و عادلان \*\*\* کی کنند استمگری بر بی دلان  
آن یکی را نعمت و کالا دهند \*\*\* وین دگر را بر سر آتش نهند  
آتشش سوزد که دارد این گمان \*\*\* بر خدای خالق هر دو جهان  
فخر فخری از گزاف است و مجاز \*\*\* نی هزاران عزّ پنهان است و ناز

(همان، دفتر اول، ابیات ۲۳۵۲-۲۳۵۷)

در بیتش مولانا نیز صبر در فقر موجب رسیدن به مقام فنا، یعنی محو صفات نفسانی و تجلی صفات الهی از جمله استغنا و بی نیازی در وجود عارف، می شود.

مولانا از زبان مرد اعرابی می گوید: اگر بر فقر و تهیدستی و تمایل نفس خود به لذایذ و رفاه مادی و دنیوی صبر و استقامت کنی، نور صفات خداوند صاحب جلال، قلب و روح تو را روشنی می بخشد و استغنا و بی نیازی مطلق حق در تو تجلی می کند. در این صورت، به هیچ چیز و هیچ کس نیازی نداری و در دریای خوشی ها و لذت های بی پایان معنوی غرق خواهی شد:

امتحان کن فقر را روزی دو، تو \*\*\* تا به فقر اندر، غنا بینی دوتو  
صبر کن با فقر و بگذار این ملال \*\*\* زانکه در فقر است عزّ ذوالجلال  
سرکه مفروش و هزاران جان ببین \*\*\* از قناعت غرق بحر انگبین  
صد هزاران جان سختی کش نگر \*\*\* همچو گل آغشته اندر گلشکر

(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر اول ابیات ۲۳۷۳-۲۳۷۶)

عرفا در آثار خود به طور مفصل درباره نقش زهد در تکامل روحی و معنوی انسان بحث کرده اند.

نظامی گنجوی، شاعر و عارف بزرگ قرن ششم، که دارای مسلک عرفانی عابدانه و زاهدانه است، در آثار خود، بخصوص مخزن الاسرار، درباره نقش اصلی زهد در سیرالی الله بسیار تأکید می کند. نظامی آن قدر به نقش تجرید و زهد در عروج انسان اهمیت می دهد که معتقد است: ترك وابستگی های دنیوی و صبر در برابر گرایش های نفس به دنیا و عالم خاك نه تنها موجب عروج روح می شود، بلکه به جسم مادی نیز قابلیت عروج می بخشد و روح هنگام اوج گرفتن و پرواز از خاك به سوی افلاك، جسم را نیز همراه خود خواهد برد، همان گونه که حضرت مسیح(علیه السلام) و حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) با جسم خود به آسمان ها عروج کردند:

بگذر از این مرغ طبیعت خراش \*\*\* بر سر این مرغ چو سیمرغ باش



مرغ قفس پر که مسیحای توست \*\*\* زیر تو پر دارد و بالای توست  
یا ز قفس چنگل او کن جدا \*\*\* یا قفس خویش بدو کن رها  
تا بنه چون سوی ولایت برد \*\*\* در پر خویشت به حمایت برد

(نظامی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰)

نظامی معتقد است: بر اثر زهد و صبر در برابر دنیا و تمتعات و نعمت های فریبنده آن، که موجب فنا شدن وجود نفسانی می شود، عارف شایستگی رسیدن به مقام قرب حق تعالی را پیدا می کند و به علت سنخیت و تجانس روحی و معنوی با پیامبران (علیهم السلام) از رموز و اسرار الهی آگاهی می یابد:  
چون گذری زین دو سه دهلیز خاک \*\*\* لوح تو را از تو بشویند پاک  
ختم سپیدی و سیاهی شوی \*\*\* محرم اسرار الهی شوی  
سهل شوی بر قدم انبیا \*\*\* اهل شوی در حرم کبریا

(همان، ص ۱۰۰)

در بینش نظامی، انسان از طریق صبر نسبت به تمایلات دنیوی و کناره گیری از دنیا و رسیدن به مرگ ارادی و اختیاری و یا فنا می تواند فرمان روایی بر عالم یا مقام ولایت تکوینی را به دست بیاورد و بر روابط علت و معلولی حاکم بر طبیعت و جهان ماده سلطه و فرمان روایی پیدا کند:  
رجم کن این لعبت شنگرف را \*\*\* در قلم نسخ کش این حرف را  
دست بر این قلعه قلعی بر آر \*\*\* پای در این ابلق ختلی در آر  
تا فلك از منبر نه خرگهی \*\*\* بر تو کند خطبه شاهنشهی

(همان، ص ۱۷۱)

#### پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مقام فقر

برخی از عرفا، از جمله *خواجه عبدالله انصاری* و *عطار نیشابوری*، معتقدند: رسیدن به مقام فقر بسیار سخت و دست یافتن به آن به ندرت امکان پذیر است. تقریباً عموم صوفیه مقام فقر را مقام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دانسته اند و درباره فقر آن حضرت در کتب خود فراوان سخن گفته اند.  
*خواجه عبدالله انصاری* می گوید: «فقر سیمرغی است که از او جز نام نیست و کس را بر وی فرمان روایی و کام نیست. فقر هشیار است و فقیر دیوانه، فقر باب است و فقیر خانه، فقر مقام راه است و سرّ لی مع الله است. فقر را راهی نیست و کس را در حقیقت وی آگاهی نیست. فقر کبریت احمر است و کیمیای احضر...» (انصاری، ۱۳۷۱، ص ۱۳۷). *هجوبیری* در *کشف المحجوب* می گوید: تصوف بر هشت



خصلت بنا شده که به هشت پیغمبر اختصاص دارد؛ یعنی هر کدام از آنها به یکی از آن مقامات مشهور شده اند که مقام فقر اختصاص به حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) دارد:

«التَّصَوُّفُ مَبْنِيٌّ عَلَى ثَمَانِ خِصَالٍ: السَّخَا وَالرِّضَا وَالصَّبْرَ وَالْإِشَارَةَ وَالْعُرْبِيَّةَ وَ لُبْسَ الصَّوْفِ وَالسِّيَاحَةَ وَالْفَقْرَ. أَمَّا السَّخَاءُ فَلِإِبْرَاهِيمَ وَأَمَّا الرِّضَا فَلِاسْحَقَ وَأَمَّا الصَّبْرُ فَلِإِيُوبَ وَأَمَّا الْإِشَارَةَ فَلِزَكَرِيَّا وَأَمَّا الْعُرْبِيَّةَ فَلِإِيْحَى وَأَمَّا لُبْسَ الصَّوْفِ فَلِمُوسَى أَمَّا السِّيَاحَةَ فَلِعِيسَى وَأَمَّا الْفَقْرَ فَلِمُحَمَّدَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.»

(ص ۴۵)

وی همچنین در جای دیگر می گوید: «و رسول، فقر را اختیار کرد و گفت: اللهم احيني مسكيناً و امتنى مسكيناً واحشرنى فى زمرة المساكين.» (همان، ص ۲۲)

نسفی در کتاب *انسان کامل* در اهمیت مقام فقر گوید: «ای درویش! اگر این مقام بزرگ نبودی پیغمبر ما - علیه السلام - به این مقام فخر نیاوردی و نفرمودی که الفقر فخری. و اگر این مقام به حضرت خدای، بزرگ نبودی پیغمبر از خدا این مقام نخواستی: اللهم احيني مسكيناً و امتنى مسكيناً واحشرنى فى زمرة المساكين.» (نسفی، ص ۳۳۲)

*ابواب ابراهیم مستملی بخاری* در کتاب *شرح تعرف لمذهب التصوف* فقر را پیشه پیغمبران دانسته و گفته است: «فقر پیشه پیغمبران است؛ چنان که مصطفی - علیه السلام - گفت: لی حرفتان الفقر والجهاد...» (مستملی بخاری، ۱۳۶۵، ص ۱۲۴۰)

در *اوراد الاحباب* نیز آمده است: «چون کلید خزائن آسمان و زمین را بر رسول الله عرض کردند و گفتند: بگیر آنچه خواهی و از این چه درجه توست عندالله تعالی، به مقدار پشه ای کم نخواهد شدن. رسول الله فقر را اختیار کرد و جبرئیل نیز اشارت کرد به رسول که تواضع کن و فقر را اختیار کن...» (باخرزی، ۱۳۴۵، ص ۱۲)

*عطار* مقام فقر را خاص حضرت بنی اکرم(صلی الله علیه وآله) می داند و در آثار خود درباره فقر آن حضرت، فراوان سخن گفته و احادیث و روایات زیادی نیز در این باره نقل کرده است. *عطار* معتقد است: فقر کلی و یا فقر مطلق که فنای محض و گذشتن کامل از همه هستی است، اختصاص به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) دارد:

چو او از اسم در بی اسمی افتاد \*\*\* ز خواندن فارغ آمد امی افتاد

چو او بی نقش در راه حق آمد \*\*\* ز بی نقشی فقیر مطلق آمد

چو از بی نقشی و فقرش سبب یافت \*\*\* هم از ام الکتاب امی لقب یافت

(عطار، ۱۳۵۱، ابیات ۳۶۱-۳۶۳)

و در مصیبت نامه از قول حضرت موسی(علیه السلام) گوید:  
گر شوی در نیستی صاحب نظر \*\*\* در جهان فقر گردی دیده‌ور  
فقر کلی نقد خاص مصطفاست \*\*\* بی قبول او نیاید کار راست  
چون بدیدم فقر و صاحب همتیش \*\*\* خواستم از حق تعالی امتیش

(عطار، ۱۳۳۸، ص ۲۸۵)

عطار معتقد است: چون آخرین حد مقام فنا یا فقر به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) اختصاص دارد، بنابراین، بالاترین حد قربی که بشر می تواند نسبت به خداوند داشته باشد متعلق به پیغمبر است. به همین دلیل، پیامبر(صلی الله علیه وآله) هدف غایی عالم آفرینش است و خداوند افلاک و به طور کلی، عالم خلقت را به خاطر آن حضرت خلق کرده است:

چه گر این قصر نه حجره ز نابود \*\*\* برای او برآوردند از دود  
بسی بودی که ماهی در کشیدی \*\*\* ز نه حجره کسی دودی ندیدی  
از آن نه حجره ظاهر شد ز دودش \*\*\* که این نه حجره را دودی نبودش

(عطار، ۱۳۵۱، ابیات ۲۱۸-۲۲۰)

عطار معتقد است: فقر، باطن و اصل قناعت است و چون حضرت سلیمان از ملك و دارایی و ثروتی که در اختیار داشت بهره ای نمی برد و از آن چشم پوشیده بود و فقط از راه زنبیل بافی زندگی خود را اداره می کرد و به آن قانع بود، قدرت حق در وجودش تجلی کرده بود، به گونه ای که همه موجودات، یعنی جن و انس و حیوانات و پرندگان، مطیع امر و فرمان او بودند. در بینش عطار، بر انگشتری حضرت سلیمان «قناعت» نقش بسته شده بود:

ولی مغز قناعت فقر آمد \*\*\* تو شاهی گر به فقرت فخر آمد  
اگر خواهی تو هم ملك جهانی \*\*\* مکن کبر و قناعت کن زمانی  
قناعت بود آن خاتم که او داشت \*\*\* به خاتم داشت آن عالم که او داشت  
چنان ملکی از آتش بود صافی \*\*\* که قانع بود در زنبیل بافی

(همان، ابیات ۵۴۴۰-۵۴۴۳)

در بینش عطار، چون قرب پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خدا بیش از قرب سایر پیامبران بود، تجلی ذات و صفات الهی در وجود آن حضرت نیز کامل تر بود. اگرچه حضرت سلیمان بر اثر فقر بر عالم ماده و طبیعت و جانوران و پرندگان و جن و انس تسلط داشت، اما پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بر اثر فقر و رسیدن به مقام بقای بعد از فنا، قدرت و قهاریت حق در وجودش آنچنان تجلی کرده بود که نه تنها بر این

جهان و تمام موجودات این جهانی، بلکه بر عالم غیب و جهان آخرت نیز برای همیشه تسلط و فرمان روایی دارد:

پیر گفتش مصطفی دایم به حق \*\*\* در جهان مسکنت<sup>۴</sup> دارد سبق  
نقطه فقر آفتاب خاص اوست \*\*\* در دو کونش فخر از اخلاص اوست  
فقر اگر چه محض بی سرمایگی است \*\*\* با خدای خویشتن همسایگی است  
این چه بی سرمایگی باشد که هست \*\*\* تا ابد هر دو جهانش زیر دست

(عطار، ۱۳۳۸، ص ۳۱۲)

میبدی در تفسیر خود به طور مفصل درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مقام فقر آن حضرت سخن گفته است. در بینش میبدی، مقام فقر یعنی: خودداری از لذت ها و خوشی های نفسانی. این، اصل و جوهره تعبّد و بندگی محض در برابر خداوند و اساس و پایه دین است. به همین دلیل، پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقام فقر را اختیار کرد، هر چند خداوند پادشاهی روی زمین را به او بخشید. و از تمتعات دنیوی به حد قوت لایموت برای دوام و حفظ حیات خود قناعت کرد، اگرچه خداوند تمامی نعمت های دنیا را به خاطر او بر خلق عالم افاضه کرده بود. او معتقد است: این روش تمامی پیغامبران الهی در طول تاریخ است؛ یعنی آنان رضایت حق را در جهاد و مبارزه با نفس دیدند. به همین دلیل، مقام فقر را انتخاب کردند و از هر گونه لوازم رفاه و آسایش مادی و این جهانی چشم پوشیدند:

آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان (صلی الله علیه وآله) چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهنده آن جز نادانی غافل نیست، از آن اعراض کرد و بر قدر قوام اقتضار کرد و فقر و فاقه اختیار کرد.

خبر درست است از عایشه که بعد از وفات پیامبر می گفت: لم ینم علی السریر و لم یشبع من خبز الشعیر... [عایشه] گفت: بودی که ما یک ماه در خاندان نبوت آتش نیفر وختی، ما را معلوم جز آب و خرما نبود. جز آن نبود که زنان انصار الله - جزاء ایشان به خیر کناد - گاه ما را شربت شیر دادید. این نه از آن بود که بر ایشان حرام بود یا نعمت دنیا از ایشان دریغ بود - که اهل عالم هر چه یافتند از راحت و نعمت و کرامت به طفیل ایشان یافتند - لکن مصطفی (صلی الله علیه وآله) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس دین و طیبیات دنیا حجاب طیبیات عقبی است و او (صلی الله علیه وآله) مقتدای خلق بود، خواست تا خلق به وی اقتدا کنند و به آن راه روند و از اینجا بود که ملک زمین بر وی عرض کردند و

---

۴ مسکنت اشاره است به حدیث «اللهم احینی مسکیناً و امتی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین» عین القضاة نیز همانند عطار با استناد به این حدیث، «مسکنت» را مقام بقای بعد از فنا می داند. (ر. ک: عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱، ص ۲۱)

او بندگی اختیار کرد و از ملکی اعراض کرد، گفت: اجوع یوماً و اشبع یوماً. و حال پیامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند. (میبدی، ۱۳۵۷، ج ۹، ص ۱۷۰-۱۶۹)

میبدی در تفسیر آیه ۳۵ سوره احقاف که خداوند به پیامبر می فرماید: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) می گوید: این صبر که خداوند به پیامبر دستور می دهد، صبر بر فقر است و صبر در فقر مقام تمامی پیامبران اولوالعزم است. وی سپس حدیثی را از قول عایشه در این باره نقل می کند که /امام محمد غزالی عیناً آن را در *احیاء علوم الدین* نقل کرده است و احتمالاً مأخذ میبدی در این حدیث همان کتاب بوده است:

مسروق از قول عایشه چنین نقل کرده: وقتی گرسنگی و جوع را در پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیدم، گریه کردم و گفتم: آیا از پروردگارت نمی خواهی که به تو طعام بدهد؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفت: ای عایشه! سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر از پروردگارم بخواهم که تمامی کوه های دنیا را در حالی که به طلا مبدل شده همراه من روان کند این کار را خواهد کرد، ولیکن من گرسنگی را بر سیری برگزیدم، و فقر دنیا را بر غنای آن، و حزن دنیا را بر غم آن. یا عایشه! ان الدنيا لا تتبعی لمحمد و لا لآل محمد. یا عایشه! ان الله لم یرض من اولی العزم الا بالصبر علی مکروهها و الصبر عن محبوبها لم یرض الی ان کلفنی ما کلفهم و قال: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) و ائی والله ما بُدلی من طاعته والله لاصبرن کما صبروا واجهندن و لا قوة الا بالله. (همان، ص ۱۶۸ / غزالی ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۳)

#### حضرت فاطمه (علیها السلام) و مقام فقر

علاوه بر روایتی که غزالی درباره مقام زهد و فقر حضرت فاطمه (علیها السلام) نقل کرده و ترجمه آن در ابتدای مقاله آمد، شواهد فراوان تاریخی، روایی، دینی و عرفانی دیگری نیز حاکی از آنند که زندگی حضرت فاطمه (علیها السلام) در نهایت فقر و تنگدستی و توأم با رنج و سختی زیاد می گذشته است.

با توجه به نقش مهمی که مقام فقر و زهد در رساندن انسان به سرچشمه و معدن کمال و عظمت بر عهده دارد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرزند خود فاطمه (علیها السلام) را برای رسیدن به این مرتبه و مقام عرفانی تربیت می کرده و آن حضرت را در برابر سختی ها و رنج های فقر و زهد به صبر و پایداری فرامی خوانده است. چون بحث نگارنده در این مقاله يك بحث عرفانی است و در پایان نیز نتیجه

عرفانی ارائه خواهد شد، روایات انتخابی، از کتب عرفانی نقل شده اند. البته برای پرهیز از اطاله کلام، فقط به ذکر يك و یا دو نمونه بسنده شده است.

عطار نیشابوری در کتاب **الهی نامه** حکایت ذیل را با عنوان «جهاز فاطمه(علیها السلام)» درباره فقر و درویشی آن حضرت به رشته نظم آورده است:

اسامه گفت سید داد فرمان \*\*\* که بوبکر و عمر را پیش من خوان  
چو پیش آمد ابوبکر و عمر نیز \*\*\* پیمبر خواند ز هرا را به در نیز  
بدو گفتا جهازت هر چه داری \*\*\* چنان خواهم که در پیش من آری  
اگر چه نور چشمی ای دل افروز \*\*\* به حیدر می کنم تسلیمت امروز  
شد و يك سنگ دستاس آن یگانه \*\*\* برون آورد آن ساعت ز خانه  
یکی کهنه حصیر از برگ خرما \*\*\* یکی مسواک و نعلینی مطرا  
یکی کاسه ز چوب آورد با هم \*\*\* یکی بالش ز جلد میش محکم  
یکی چادر ولیکن هفت پاره \*\*\* همه بنهاد و آمد در نظاره  
پیمبر خواجه انواع و اجناس \*\*\* به گردن بر نهاد آن سنگ دستاس  
ابوبکر آن حصیر آنگاه برداشت \*\*\* عمر بالش گرفت و راه برداشت  
پس آنگه فاطمه نور پیمبر \*\*\* بشد بر سر فکند آن کهنه چادر  
پس آن نعلین را در پای خود بست \*\*\* پس آن مسواک را بگرفت در دست  
اسامه گفت من آن کاسه آنگاه \*\*\* گرفتم در کف و برداشتم راه  
چو پیش حجره حیدر رسیدم \*\*\* ز گریه روی مردم می ندیدم  
پیمبر گفت ای مرد نکوکار \*\*\* چرا می گریی آخر اینچنین زار  
بدو گفتم ز درویشی زهرا \*\*\* مرا جان و جگر شد خون و خارا  
کسی کو خواجه هر دو جهان است \*\*\* جهاز دخترش اینک عیان است  
ببین تا قیصر و کسرا چه دارد \*\*\* ولی پیغمبر از دنیا چه دارد  
مرا گفت ای اسامه این قدر نیز \*\*\* چو باید مرد هست این هم بسی چیز  
چو پای و دست و روی و جسم و جان \*\*\* نخواهد ماند گو این هم ممانت  
جگر گوشه پیمبر را عروسی \*\*\* چو زین سان است تو چه می بیوسی  
شنیدی حال پیغمبر زمانی \*\*\* تو می خواهی که گرد آری جهانی ...

ابونعیم اصفهانی در *حلیة الاولیاء* فصلی را به حضرت فاطمه (علیها السلام) اختصاص داده و در سرآغاز کلامش می گوید: «از دنیا و بهره های آن خود را بریده بود؛ زیرا به عیوب و آفات آن آشنا و آگاه بود.» سپس اضافه می کند که تصوّف یعنی: پایداری در موافقت و اتفاق رأی و بریده شدن [از دنیا] برای پیوستن [به خدا]. (اصفهانی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۹)

وی حضرت فاطمه (علیها السلام) را اسوه مقاومت در برابر رنج ها و سختی های دنیا و قهرمان میدان جهاد با نفس و گذشتن از بهره ها و تمتعات دنیوی معرفی می کند و از قول حضرت علی (علیه السلام) درباره حضرت فاطمه (علیها السلام) می گوید: «علی به ابن اعبد گفت: آیا می خواهی تو را از (منزلت) خود و فاطمه (علیها السلام) آگاه گردانم؟ او (فاطمه) دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و باکرامت ترین اهل بیت او بود. او همسر من بود، اما آنقدر آسیاب را به حرکت درآورد تا آثار آن در دستش باقی ماند و آنقدر با مشک آب کشید تا بر روی شانه اش اثر گذاشت و آنقدر جارو کرد تا لباسش گردآلود شد. و آنقدر در زیر دیگ آتش افروخت تا لباسش آلوده (کثیف) شد و به سبب آن به او آسیب و زیان وارد شد.»

وی همچنین از قول زهری نقل می کند که فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هر آینه آسیاب را گردانید تا دستانش تاول زد، و سوگند به خدا آثار میله آهنین آسیاب در دستش ظاهر بود. وی سپس برای اینکه ثبات و پایداری حضرت فاطمه (علیها السلام) را در برابر ریاضت های سخت و طاقت فرسا بیان نماید، روایت ذیل را نقل می کند: «فاطمه (علیها السلام) حامله بود و هرگاه نان می پخت گرمای آتش تنور به شکم او برخورد می کرد. به نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفت تا از او خادمی بخواهد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او گفت: من چیزی به تو نمی بخشم در حالی که اهل صقه شکمشان از گرسنگی درهم می پیچد. سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) به فاطمه (علیها السلام) گفت: آیا نمی خواهی تو را به چیزی بهتر از آن راهنمایی کنم؟ هرگاه برای استراحت به رخت خوابت رفتی ۳۳ بار "سبحان الله" بگو و ۳۳ بار "الحمد لله" بگو و ۳۴ بار "الله اکبر"» (همان، ج ۲، ص ۴۱)

*عطار نیشابوری* همین روایت را با اندکی اختلاف در کتاب *مصیبت نامه* چنین آورده است:

فاطمه خاتون جنّت ناگهی \*\*\* پیش سیّد رفت در خلوتگهی  
گفت کرد از آس دستم آبله \*\*\* يك كنيزك از تو می خواهم صلّه  
تا مرا از آس رنجی کم رسد \*\*\* تا کی ام از آس چندین غم رسد؟  
آس گردونم چو يك ارزن بود \*\*\* آس کردن خود چه کار من بود  
وی عجب در پیش صدر روزگار \*\*\* بود آن ساعت غنیمت بی شمار  
دست بگشاد و ببخشید آن همه \*\*\* هیچ نگذاشت از برای فاطمه

يك دعاش آموخت زيبا و عزيز \*\*\* گفت اين بهتر تو را زان جمله چيز ...  
آنکه او از فقر فخر آمد عزيز \*\*\* کی گذارد هيچ کس را هيچ چيز  
هست دنيا دشمن حق بی مجاز \*\*\* دشمن حق کی گذارد دوست باز  
گر سر دين داری ای بی پا و سر \*\*\* راه دين اين نيست زين ره درگنر...

(عطار، ۱۳۳۸، ص ۴۰)

از دیدگاه عرفان، ذکر نقش مهمی در پیوند دادن انسان با مبدأ عالم هستی برعهده دارد؛ زیرا عارف بر اثر ذکر، هر یادی جز یاد خداوند را از ذهن خود دور می کند و یاد خداوند را تثبیت می نماید. بر اثر تداوم ذکر، به تدریج وجود محدود و ناقص نفسانی عارف محو می شود و وجود و هستی الهی جایگزین آن می شود و او سیری بی نهایت<sup>۵</sup> را به سوی منبع کمال در پیش می گیرد که در اصطلاح به آن فناء فی الله و بقای به او می گویند. (ربك: نجم الدين رازی، ۱۳۶۵، ص ۲۶۷-۲۷۰ / مولوی، ۱۳۶۳، دفتر چهارم، ابیات ۴۳۵-۴۴۳) بنابراین، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به جای اینکه کنیزی را به حضرت فاطمه (علیها السلام) ببخشد تا به او کمک کند، از طریق تعلیم آن اذکار پیوند او را از خود و دنیا قطع می نماید و آن حضرت را با منبع و سرچشمه قدرت و بی نیازی متصل می کند.

سعدی نیز در *رسائل عرفانی* خود حکایت ذیل را در مورد فقر و زهد حضرت فاطمه (علیها السلام) و مقاومت و صبر آن حضرت در برابر شدیدترین رنج ها و سختی های ناشی از فقر نقل کرده است:  
«جوانمردا! چه کنی سرایی را که اولش سستی، میانش پستی و آخرش نیستی است؛ سرایی که يك حد به فنا دارد و دوم به زوال و سوم به وبال.»

چنان که استماع دارم که سید - صلی الله علیه و سلم - به عیادت زهرا (علیها السلام) شد، او را دید بر بوریایی خفته و از پوست گوسفندی بالین کرده و به قدر يك ارش شال درشت از پشم شتر به جای مقنعه بر سر افکنده. زهرا (علیها السلام)، بعضی از شدت فاقه، بر سید - علیه السلام - عرضه کرد، سید عالم تعریض و تصریح فرمود که ای جان پدر (فَادَا نُفُخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ) بر آن اعتماد نکنی که من دختر پیغمبر و جفت حیدرم، و مادر شبیر و شبرم، به عزت آن خدای که امر و نهی و قبض و بسط از اوست که فردا در عرصات دستوری نیابی که قدم از قدم برگیری تا از عهده این شال درشت بیرون نیایی.» (سعدی، ۱۳۶۲، ص ۹۰۹)

شهاب الدین عمر سهروردی هم در *عوارف المعارف* ضمن بیان مقام فقر و زهد و نقش آن در سیر الی الله، حضرت فاطمه (علیها السلام) را نمونه اعلا و مصداق کامل زهد و ایستادگی و مقاومت در برابر جلوه های فریب دهنده دنیا و گذشت و ایثار در راه خدا معرفی می کند. وی روایت ذیل را نقل کرده است:

۵ این سیر تغییر و تحول درونی و باطنی از نقص به سوی کمال است.



«رسول خدا از یکی از سفرها بازگشت و ابتدا برای دیدار به خانه دخترش فاطمه(علیها السلام) رفت. در خانه فاطمه(علیها السلام) پرده ای دید فروآویخته و در دستش دستبندی. وقتی پیامبر چنین دید بازگشت و وارد خانه نشد و با خود زمزمه می کردند: چه نسبتی بین من و دنیا است، چه نسبتی بین من و دنیا است. وقتی فاطمه(علیها السلام) چنین چیزی را دید، پرده و دستبند را به وسیله بلال نزد پیامبر(علیها السلام) فرستاد و گفت: به نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برو و بگو من آنها را در راه خداوند بخشیدم، هر طور صلاح می دانی آنها را خرج کن.» (سهروردی، ۱۹۶۶، ص ۴۸۳)

این روایت در بیشتر کتب عرفانی از جمله *احیاء علوم الدین غزالی* با اندکی اختلاف نقل شده است. (غزالی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۳۴۴)

همچنین روایات متعددی مبنی بر ایثار حضرت فاطمه(علیها السلام) و اهل بیت(علیهم السلام) وجود دارد که آنان با وجود نیاز شدید به غذا و یا مال، آن را به فقیران و نیازمندان مسلمان ایثار می کردند؛ از جمله سه روز روزه گرفتن اهل بیت(علیهم السلام) و بخشیدن نان افطاری خود به مسکین و یتیم و اسیر و نازل شدن سوره «دهر» در شأن و منزلت ایشان. (میبدی، ۱۳۳۹، ج ۱۰، ص ۳۱۹-۳۲۱)

روایت ذیل نیز در نوبت *ثالثه کشف الاسرار* نقل شده است که نشان دهنده عشق و علاقه شدید حضرت فاطمه(علیها السلام) به ایثار و از خودگذشتگی در راه خداست:

«روزی علی مرتضی(علیه السلام) در خانه شد. حسن و حسین پیش فاطمه زهرا(علیها السلام) می گریستند. علی گفت: یا فاطمه(علیها السلام) چه بوده است این روشنایی چشم و میوه دل و سرور جان ما را که می گریند؟ فاطمه(علیها السلام) گفت: یا علی(علیه السلام) همانا که گرسنه اند. یک روز گذشت تا هیچ چیز نخورده اند، و دیگی بر سر آتش نهاده بود. گفت: آن چیست که در دیگ است؟ فاطمه(علیها السلام) گفت: در دیگ هیچ چیز نیست مگر آب تهی، دل خوشی این فرزندان را بر سر آتش نهادم تا پندارند که چیزی می پزم. علی(علیه السلام) دلتنگ شد. عیابی نهاده بود، برگرفت و به بازار برد و به شش درم بفروخت و طعامی خرید. ناگاه سائلی آواز داد که "من یقرض الله یجده ملئاً و فیاً". علی(علیه السلام) آنچه داشت به وی داد، باز آمد و با فاطمه(علیها السلام) بگفت. فاطمه گفت: وَقَفْتَ يَا اَبَا الْحَسَنِ و لم تزل فی خیر؛ نوشت باد یا اباالحسن که توفیق یافتی و نیکو چیزی کردی و تو خود، همیشه با خیر بوده ای و با توفیق...» (همان، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۶۲)

بنابر روایات نقل شده، از دیدگاه عرفا یکی از مقام های عرفانی حضرت فاطمه(علیها السلام) «مقام فقر» است و چنان که پیش تر نیز بیان شد، فقر یعنی جهاد و جنگ با نفس و گذشتن از هستی برای رسیدن به خدا که همان مقام فناء فی الله است و این مقام، مقام پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و تمامی پیامبران بزرگ الهی است. بنابراین، می توان گفت: از دیدگاه عرفان، وجود و هستی حضرت فاطمه(علیها السلام) بر اثر صبر و مقاومت در برابر گرایش های دنیوی و جنگ و جهاد با نفس و ایثار از خودگذشتگی

در راه خداوند در هستی مطلق و نامحدود حق محو و فانی است (این نکته قابل ذکر است که اولاً، برای ایشان حضرت فاطمه(علیها السلام) حد و اندازه ای متصور نیست. ثانیاً، این ایشان نه تنها در مورد مال، بلکه در همه زمینه ها از جمله دعا و حتی ایشان جان<sup>۱</sup> نیز بوده است و خداوند با همه صفات خود در آن حضرت تجلی کرده و ظاهر شده که برای این ظهور نیز حد و اندازه ای متصور نیست.) بنابراین، وجود حضرت فاطمه(علیها السلام) همانند آئینه ای است که در آن يك هستی مطلق و نامحدود مشاهده می شود. کراماتی که از آن حضرت نقل شده خود شاهدهی گویا و متقن بر این مطلب است.

نمونه هایی از تجلی صفات الهی در وجود حضرت فاطمه(علیها السلام)

#### ۱. خلاقیت اراده (سلطه و فرمان روایی بر عالم طبیعت و ماده)

بعضی از عرفا به علت فنای وجود و استغراق در بحر بی نهایت توحید، اراده ای پیدا می کنند که مظهري از اراده خلاق پروردگار است: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). (یس: ۸۲); آنان به محض اینکه چیزی را اراده کنند و یا در ذهن بیاورند فوراً تحقق می یابد. (این امر اولاً، نسبی است و بستگی به مرتبه قرب آنان به حق دارد. ثانیاً، موهبتی است که خداوند به هر يك از اولیای خود که خواهد می بخشد و همه دارای چنین مرتبتی نیستند. ثالثاً، هر وقت خداوند بخواهد و اراده کند آنان دارای چنین کرامتی می شوند.) نمونه ای از این خلاقیت اراده در حضرت مریم(علیها السلام) که دارای مقام ولایت است وجود داشته است. در کرامات حضرت مریم(علیها السلام) آمده است: حضرت زکریا(علیه السلام) در تابستان میوه های زمستانی تازه و در زمستان میوه های تابستانی تازه در مقابل محراب او می دید و وقتی از او می پرسید چه کسی آنها را برای تو فراهم می کند می گفت: «مِن عِنْدِ اللَّهِ». (میبیدی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲)

روایات متعددی نیز درباره حضرت فاطمه(علیها السلام) نقل شده است؛ از جمله روایت ذیل که مجلسی(رحمه الله) در *بحار الانوار* ذکر کرده است:

«از طرف پادشاه حبشه قطیفه ای که از طلا بافته شده بود به پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان هدیه داده شد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: من حتماً آن را به کسی می بخشم که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسولش نیز او را دوست می دارند. همه اصحاب رسول(صلی الله علیه وآله) به سوی او سرکشیدند. پس رسول الله(صلی الله علیه وآله) گفت: علی کجاست؟ عمار یاسر گفت: وقتی این سخن را شنیدیم به سرعت از جای خود جستم تا به نزد علی رفتم و او را خبر کردم. علی آمد و رسول خدا قطیفه را به او بخشید و گفت: آن برای توست. حضرت علی(علیه السلام) از نزد پیامبر خارج شد و آن قطیفه بافته

---

۶ از دیدگاه عرفان، شهادت و کشته شدن در راه خدا آخرین درجه و یا آخرین حد مقام فناء فی الله و سرآغاز عروجی بی پایان به سوی پروردگار است و این مقام اولیای خاص و یا ولایت خاصه است. به همین دلیل است که از قول معصوم روایت شده که کسی از ما نیست، مگر اینکه در راه خداوند مقتول است و یا مسموم.

شده را باز کرد و به صورت رشته رشته درآورد و بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد و سپس به سوی منزلش برگشت در حالی که دیناری همراه او نبود. فردای آن روز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او گفت: ای ابالحسن! دیروز سه هزار مثقال طلا گرفتی، پس من و مهاجرین و انصار فردا برای طعام میهمان تو هستیم. علی(علیه السلام) گفت: بله یا رسول خدا(صلی الله علیه وآله).

وقتی فردا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در میان مهاجرین و انصار به خانه علی رفت، علی در حالی که از شرم و حیا عرق کرده بود به سمت آنان رفت؛ زیرا در خانه اش کم و زیاد هیچ چیز یافته نمی شد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وارد شد و با مهاجرین و انصار نشستند. علی به نزد فاطمه(علیها السلام) آمد. پس ناگاه در مقابل او دیگی پر از ترید و گوشتی دید که از آن بوی مشک خالص متصاعد می شد و هوا را معطر کرده بود. علی(علیه السلام) خواست دیگ را بردارد، اما (به علت بزرگی) نتوانست آن را حمل کند. با فاطمه(علیها السلام) کمک کردند و دیگ را در مقابل پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرار دادند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر فاطمه(علیها السلام) وارد شد و گفت: دختر عزیزم! این دیگ از کجا برایت آورده شد؟ گفت: ای پدر «من عند الله» (إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گفت: ستایش و حمد خدایی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا اینکه در دخترم مشاهده کردم آنچه را زکریا در مریم دختر عمران دید. فاطمه(علیها السلام) گفت: ای پدر! من بهترم یا مریم؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: تو در میان قوم خودت و مریم در میان قوم خودت. (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۱۰، ص ۷۷)

## ۲. فرمان روایی و سلطه بر عالم غیب و دنیای فرشتگان

عرفا معتقدند: «قلب المؤمن عرش الرحمن»؛ یعنی: قلب مؤمن عرش خداوند بخشاینده است. نجم الدین کبری،<sup>۷</sup> عارف بزرگ قرن هفتم هجری، در کتاب *فوائد الجمال* که بسیاری از مشاهدات و مکاشفات خود را بیان کرده، می گوید: خداوند دارای دو عرش است؛ يك عرش در آسمان و يك عرش در زمین. عرش زمینی خداوند قلب مؤمن است که جایگاه تجلی و ظهور حق است. و فرشتگان برای تبرک از آسمان نازل می شوند و آنجا را زاویه و عبادتگاه خود قرار می دهند.

یکی از کرامات اولیای خدا نزول فرشتگان بر آنان است. برای مثال، نجم الدین کبری در کتاب مزبور می نویسد: فرشتگان بیشتر از پشت سر و از سمت چپ وارد می شوند. وی از عروج روحانی خود توسط يك فرشته سخن می گوید که او را به عرش برده است. نجم الدین کبری می گوید: من با گوش

---

<sup>۷</sup> نجم الدین کبری از عرفای بزرگ قرن هفتم است و بسیاری از عرفای نامدار، از جمله عطار و مولانا، پیرو مسلک عرفانی او بوده اند. وی هنگام حمله کفار مغول به شهر خوارزم با عده ای از مریدان خود به جنگ و جهاد با آنان پرداخت تا به شهادت رسید. اشعاری که وی در میدان جنگ می خوانده و بعضی از تذکرها نقل کرده اند از بهترین اشعار حماسی، عرفانی زبان فارسی است.

خود صدای «سبوحٌ، قدوسٌ» فرشتگانی را که پیرامون عرش خداوند بودند شنیدم. (نجم الدین کبری، ۱۳۶۸، ص ۵۸)

غرض از بیان این مطلب به عنوان مقدمه این است که وقتی يك انسان معمولی بر اثر پیروی از احکام شریعت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بتواند به چنین مرتبه ای از معنویت برسد، روایاتی که در مورد نازل شدن فرشتگان و حتی جبرئیل، امین وحی الهی و مقرب ترین فرشته خداوند، بر وجود مقدس حضرت فاطمه(صلی الله علیه وآله) - که تحت تعلیم و تربیت مستقیم خاتم النبیین قرار داشته - نقل شده، دور از واقعیت و باورنکردنی نیست، بلکه باید با ایمان آوردن به آن، در مقابل عظمت و بزرگی چنین شخصیتی سر تعظیم فرود آورد.

«روایت شده است که همانا فاطمه(علیها السلام) "محدثه" نامیده شده به دلیل اینکه فرشتگان از آسمان فرود می آمدند و او را صدا می زدند، همان گونه که مریم(علیها السلام) دختر عمران را صدا می کردند. فرشتگان به حضرت فاطمه(علیها السلام) می گفتند: "یا فاطمه انّ الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین"، "یا فاطمه اقمی لربک و اسجدی وارکعی مع الرّاکعین." فرشتگان با او صحبت می کردند و فاطمه نیز با آنان صحبت می کرد. پس شبی به آنان گفت: آیا مریم، دختر عمران، بر زنان عالم برتری ندارد؟ فرشتگان گفتند: همانا مریم سرور زنان عصر خود بود، اما خداوند تو را سرور زنان عصر خودت و عصر او قرار داد و سرور زنان اولین و آخرین.» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۱۰، ص ۷۸)

در **تفسیر ابوالفتوح** روایتی نقل شده که گویای این حقیقت است که فرشتگان به عنوان خدمه و خدمتکار بر آن حضرت نازل می شدند و در کارهای خانه به او کمک می کردند:

«چون اسماء بنت عمیس برفت، کاری که در خانه بود همه را فاطمه(علیها السلام) بایست کردن. يك روز خسته شد، بخت. امیرالمؤمنین(علیه السلام) به در سرای آمد. در بزد، کس جواب نداد و آواز آسیا می آمد که می گردید و گهواره حسن بن علی(علیه السلام) می جنبید. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) از شکاف در درنگرید. فاطمه(علیها السلام) خفته بود. عجب داشت. بیامد و رسول(صلی الله علیه وآله) را بگفت. رسول(صلی الله علیه وآله) گفت: "اما علمت انّ لله فی الارض ملائکة موکلین بمعونة آل محمد".» (رازی، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۳۰۷)

و روایت شده: «که چه بسیار اتفاق افتاده که (فاطمه(علیها السلام)) به عبادت و نماز مشغول بود و دیده شده که فرزندش می گریست و گهواره به حرکت در می آمد؛ فرشته ای آن را به حرکت در می آورد.» (ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۷)

بنابر روایاتی که ذکر شد، بر اثر تجلی و ظهور قدرت و قهاریت حق در حضرت فاطمه(علیها السلام)، نه تنها آن حضرت بر عالم مُلک و یا طبیعت، بلکه بر عالم ملکوت و غیب نیز سلطه و فرمان روایی داشته است.

### ۳. اتصال با سرچشمه و معدن علم

شکسته شدن سدّ و مانع وجود و هستی نفسانی و استغراق در دریای بی نهایت توحید موجب می شود که درون و باطن موحد و یا مؤمن با سرچشمه علم الهی مرتبط و متصل شود و بتواند فراتر از زمان را مشاهده کند و نسبت به آینده و حوادث آینده علم پیدا کند (البته این علم در مورد اشخاص نسبی و متفاوت است و بستگی به مرتبه قرب آنان به خداوند دارد).

طبق روایات متعدد، وجود مقدس حضرت فاطمه(علیها السلام) که مظهر تام و کامل ذات و صفات خدا و مصداق کامل عرش الرحمان است، بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) محل نزول و مهبط جبرئیل امین قرار می گیرد و توسط جبرئیل با معدن علم الهی متصل می شود و از تمامی رمز و رازهای جهان خلقت آگاه می شود و جبرئیل آن حضرت را از تمامی حوادث آینده بشر با خبر می سازد.

«از اباعبدالله حسین نقل شده که بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، فاطمه(علیها السلام) دچار حزن و اندوه شدید شد و جبرئیل به نزد او می آمد و او را تسلی می داد و از پدرش و مقام و مرتبه بلندی که نزد خداوند دارد به او خبر می داد و آن حضرت را از آنچه بعدها برای فرزندانش پیش می آمد با خبر می ساخت و حضرت علی(علیه السلام) آنها را می نوشت که این نوشته ها همان مصحف فاطمه(علیها السلام) است.» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۱۰، ص ۷۹)

«همچنین از اباعبدالله روایت شده که در مصحف فاطمه از مسائلی مثل چه چیز حرام است یا حلال است نیست، بلکه علم به آنچه در آینده رخ خواهد داد وجود دارد.» (همان، ص ۸۰)

همان گونه که سخن خود را با روایتی که *غزالی* در *احیاء علوم الدین* نقل کرده است، آغاز کردیم، با تحلیل همان روایت نیز سخن را به پایان می بریم. چنان که پیش تر گفته شد، *غزالی* در پایان روایت خود آورده است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) فرمود: تو را بشارت باد که سرور زنان اهل بهشتی، و فاطمه(علیها السلام) عرض کرد: پس مریم دختر عمران و آسیه همسر فرعون چه؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آنان مربوط به عصر خودشان بوده اند و تو مربوط به عصر خودت.

*غزالی* با استناد به سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حقیقت، مقام قرب حضرت فاطمه(علیها السلام) را به خداوند بیان می کند. با توجه به اینکه قرب الی الله از دیدگاه عرفان به معنای تجلی ذات و صفات الهی در وجود انسان است، منظور *غزالی* بیان این واقعیت است که وجود مقدس حضرت

فاطمه(علیها السلام) محل ظهور و تجلی گاه عالی ترین مراتب تجلی ذات و صفات الهی است و این مقام در بین زنان برگزیده عالم فقط به حضرت فاطمه(علیها السلام) اختصاص دارد.

### نتیجه

از دیدگاه برخی از عرفا، یکی از مقام های عرفانی حضرت فاطمه(علیها السلام)مقام فقر و زهد است. مقام فقر و زهد یعنی: صبر و مقاومت در برابر تمایلات دنیوی و جنگ و جهاد با نفس و گذشتن از هستی برای رسیدن به خداوند، که همان مقام فناء فی الله است.

در بینش امام محمد غزالی و برخی عرفای دیگر، حضرت فاطمه(علیها السلام) قهرمان میدان جهاد و جنگ با نفس و نمونه اعلا صبر و مقاومت در برابر رنج ها و سختی های ناشی از فقر و ایثار و از خودگذشتگی در راه خداوند است؛ به همین دلیل، وجود مقدس حضرت فاطمه(علیها السلام) مصداق کامل عرش الرحمان و تجلی گاه و محل ظهور عالی ترین مراتب تجلی صفات و ذات الهی است و این مقام (که برابر با عالی ترین مرتبه قرب الی الله است) در بین زنان برگزیده عالم فقط به فاطمه(علیها السلام) تعلق دارد.

بر اثر تجلی ذات و صفات الهی، وجود حضرت فاطمه(علیها السلام)همانند آیینی ای است که يك هستی مطلق و بی نهایت را در آن می توان مشاهده کرد.

به علت تجلی قدرت و قهاریت حق در وجود حضرت فاطمه(علیها السلام)، آن حضرت نه تنها بر عالم طبیعت و ماده (عالم شهادت)، بلکه بر عالم فراماده و ملکوت (عالم غیب) نیز سلطه و فرمان روایی داشته است.

حضرت فاطمه(علیها السلام) توسط جبرئیل، مقرب ترین فرشته خداوند، با سرچشمه و معدن لایزال علم الهی متصل بوده است.

## منابع

۱. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، قم، [بی نا]، [بی تا].
۲. اصفهانی، ابونعیم، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، بیروت، دار الفکر، [بی تا].
۳. انصاری، عبدالله، *مجموعه رسائل*، رساله محبت نامه، تصحیح و مقابله استاد فقید وحید دستگردی، تهران، چاپخانه مروی، چاپ ششم، ۱۳۷۱.
۴. باخرزی، ابوالمفاخر یحیی، *اوراد الاحیاب و فصوص الاداب*، به کوشش ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
۵. رازی، ابوالفتوح، *رُوح الجنان و روح الجنان*، تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۲.
۶. سعدی، مصحح الدین، *کلیات سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۷. سهروردی، عبدالقاهرین عبدالله، *عوارف المعارف*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۶۶ م.
۸. عطار نیشابوری، فریدالدین، *اسرارنامه*، با تصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین، تهران، انتشارات صفی علی شاه، ۱۳۳۸.
۹. \_\_\_\_\_، *الهی نامه*، به تصحیح فؤاد روحانی، تهران، کتابفروشی زوّار، ۱۳۵۱.
۱۰. \_\_\_\_\_، *تذکرة الاولیاء*، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوّار، چاپ دوم، ۲۵۳۶.
۱۱. \_\_\_\_\_، *دیوان اشعار*، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۱۲. \_\_\_\_\_، *مختارنامه*، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۳. \_\_\_\_\_، *مصیبت نامه*، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، تهران، انتشارات زوّار، ۱۳۳۸.
۱۴. \_\_\_\_\_، *منطق الطیر*، به اهتمام و تصحیح سیدصادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
۱۵. عین القضاة همدانی، *مصنفات*، تمهیدات با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
۱۶. غزالی، ابی حامد محمدبن محمد، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، مجلد ۱۰، جزء ۴۳، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
۱۸. مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، به تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵.
۱۹. مولوی، جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولدا نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۲۰. میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. *کشف الاسرار و عده الابرار*، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱؛ ج ۲، چاپ چهارم، ۱۳۶۱؛ ج ۹، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ج ۱۰، ۱۳۳۹ ش.



۲۱. نجم الدین رازی، *مرصاد العباد*، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
۲۲. نجم الدین کبری، *فوائد الجمال وفوائد الجلال*، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، به اهتمام حسین حیدرخانی مشتاقعلی، تهران، انتشارات مروی، ۱۳۶۸.
۲۳. نسفی، عزیزالدین، *انسان کامل*، به تصحیح ماریدان موله، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۴۸.
۲۴. نظامی گنجه‌ای، *مخزن الاسرار*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۲۵. هجویری، ابوالحسن علی، *کشف المحجوب*، به تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۷۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی